

روميان باستان

ناردو، دان

رومیان باستان / دان ناردو؛ ترجمه مهدی حقیقت خواه. - تهران: ققنوس، ۱۳۸۷
ISBN 978-964-311-776-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی:

۱۳۸۷

کتابخانه ملی ایران

روميان باستان

دان ناردو

ترجمه مهدي حقيقت خواه



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Ancient Romans

Don Nardo

Lucent Books, 2001



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری
شماره ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

دان ناردو

رومیان باستان

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ اول

۲۰۰۰ نسخه

۱۳۸۷

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۷۷۶-۴

ISBN: 978-964-311-776-4

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- پیشگفتار: نشانه‌های بازمانده از مردمی بزرگ ۷
۱. بنیانگذاری رُم: افسانه‌ها در برابر نشانه‌ها ۱۳
۲. نخستین سده‌های روم: کامیابی چشمگیر به بهایی گزاف ۲۷
۳. نعمت صلح و فراوانی: روم به اوج خود می‌رسد ۴۳
۴. تلاش برای حفظ سنت: طبقات و نهادهای اجتماعی روم ۵۹
۵. از کشت محصولات تا مسابقهٔ ارابه‌رانی: وجوه زندگی روزانه ۷۵
۶. آشوب و نوگردانی گذرا: قلمرو روم رو به زوال ۹۳
۷. ورود به قلمرو افسانه: سقوط امپراتوری غربی ۱۰۵
- پی‌گفتار: حقیقت زندهٔ روم جاویدان ۱۱۹
- یادداشت‌ها ۱۲۷
- گاهشمار ۱۳۳
- برای مطالعهٔ بیشتر ۱۳۷
- عمده منابع مورد استفاده ۱۳۹
- دیگر منابع مورد استفاده ۱۴۵
- نمایه ۱۴۹

نشانه‌های بازمانده از مردمی بزرگ

از میان همه تمدن‌های گمشده باستانی، تاریخدانان در مورد روم بیش از دیگران آگاهی دارند. سبب آن تا اندازه‌ای این است که فرهنگ رومی بسیار دیرپا بود. دست‌کم از قرن هفتم پیش از میلاد، دولت‌شهر کوچکی به نام رم نزدیک ساحل غربی ایتالیا وجود داشت، قلمرو کوچکی که در آغاز شاهان بر آن فرمان می‌راندند و سپس در قرن ششم پیش از میلاد شکل حکومتی جمهوری در آن بنا نهاده شد. جمهوری روم طی چندین قرن بعدی به شکلی تهاجمی بسیار فراتر از مرزهای ایتالیا گسترش یافت و با آمیزه‌ای از چیرگی، هراس‌افکنی، و سیاست همه‌سوزمین‌های پیرامون دریای مدیترانه را به کام کشید. سرانجام، نظام جمهوری روم از نفس افتاد و ناستوار شد. اما فروپاشی‌اش به معنای پایان کار روم نبود. بلکه این دولت به امپراتوری خودکامه و مقتدر روم تغییر شکل داد که چندین سده دیگر بر بخش عمده حوزه مدیترانه مسلط بود.

سرانجام، در قرن‌های پنجم و ششم میلادی این امپراتوری فروپاشید. با این حال، بخشی از امپراتوری روم به حیات خود ادامه داد، چرا که این تنها بخش غربی امپراتوری بود که سقوط کرده بود؛ بخش شرقی با نام امپراتوری بیزانس تقریباً یک هزار سال دیگر دوام آورد (که گرچه بیش‌تر خصلت یونانی به خود گرفت، باز هم بسیاری از آداب و رسوم و نهادهای رومی را حفظ کرد). در این میان، در غرب بسیاری از آداب و رسوم و عقاید باقی‌مانده به شکل‌گیری ملت‌های نوظهور اروپا کمک شایانی کرد. بنابراین، تنها وجه فیزیکی و ملموس تمدن رومی از بین رفت. و چنان‌که دانشور برجسته متأخر آراچ. بارو خاطر نشان کرده، روم از جهتی هیچ‌گاه سقوط نکرد، بلکه «به چیز دیگری تبدیل شد. روم، به مثابه سرچشمه قدرت سیاسی، جایگزین شد و به مثابه اندیشه حتی برتری بیش‌تری یافت؛ روم با زبان لاتین جاویدان شد.»^(۱)

در واقع، رومیان طی قرن‌ها موجودیت خود، آراء و نهادهای سیاسی، اجتماعی، و ادبی

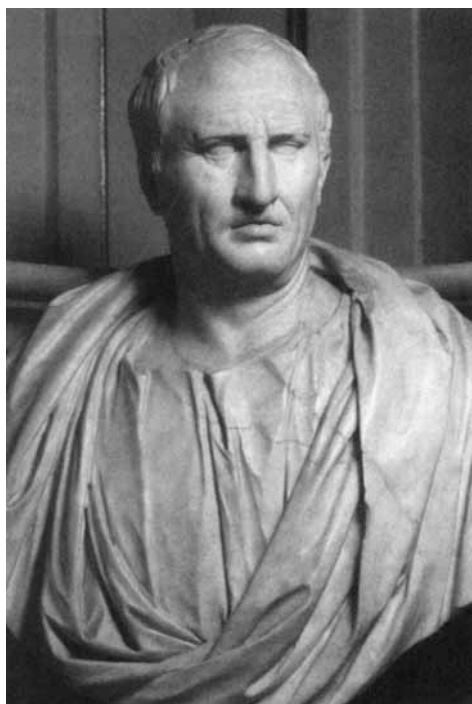
زیادی پدید آوردند (یا از دیگران به وام گرفتند). و تعجبی ندارد که آن‌ها نشانه‌های مادی فراوانی از دستاوردها، اعتقادات، و آداب و رسوم و عادات روزمره خود برجا گذاشتند. بیش‌تر این نشانه‌ها از گزند زمان در امان نماند و بیش‌تر آنچه باقی مانده درهم، بی‌نظم، و در وضعیت نگهداری متفاوتی از خوب تا ضعیف است. همچنین از برخی از دوره‌های زمانی سرگذشت دور و دراز رومیان بسیار بیش‌تر از دوره‌های دیگر شواهدی در دست است. برای مثال، در مورد دوره پادشاهی یا دوره آغازین جمهوری نشانه‌های چشمگیر بسیار کمی برجا مانده است. و در مورد بقیه دوران طولانی فرهنگ زنده و پویای روم نیز خلأهای تأسف باری وجود دارد. سببش این است که، در گذر قرن‌ها، تأثیرات ویرانگر جنگ، ویرانگری، سهل‌انگاری، و رو به تباهی رفتن طبیعی، همگی زیان‌های خود را به بار آورده‌اند. گرچه بیش از نود درصد نشانه‌های تمدن رومی برای همیشه از بین رفته است، همان اندازه از دست ساخته‌ها که باقی مانده بسیار زیاد است. همین واقعیت نشانه ماندگار اهمیت روم در جهان باستان و گستردگی و شکوهمندی دستاوردهای همه‌جانبه آن است. این نشانه‌ها که بیانگر تاریخ، زندگی، و فرهنگ رومیان هستند اشکال گوناگونی دارند. نخست منابع نوشتاری‌اند. این‌ها شامل آثار تاریخ‌نویسان رومی می‌شوند، از جمله لیویوس (۵۹ پیش از میلاد تا ۱۷ میلادی)، که تاریخ حجیم روم را تا زمان خودش نوشت (که از ۱۴۲ کتاب تاریخش، ۳۵ کتاب به اضافه بخش‌هایی از کتاب‌های دیگرش باقی مانده است)؛ تاکیتوس (حدود ۵۵ تا ۱۲۰ میلادی)، که شرح زندگی نخستین فرمانروایان امپراتوری را در سالنامه‌ها و تاریخ‌هایش آورده است؛ و آمیانوس (حدود ۳۳۰ تا ۳۹۵ میلادی)، که در مورد رهبران، سیاست‌ها، و جنگ‌های کشور خودش به تفصیل نوشت. آمیانوس در مورد مردم معمولی نیز اطلاعات باارزشی ارائه کرده است. برای مثال، نوشته است:

برخی از افراد طبقه فقیر و فرودست شب را در میکده‌ها می‌گذرانند، دیگران در زیر سایبان تئاترها پناه می‌گیرند... آن‌ها جلسات قماربازی پُر شر و شوری دارند که ضمن آن سر و صداهای زشتی از خود درمی‌آورند؛ یا در غیر این صورت... از صبح تا غروب... با جر و بحث مفصل درباره محاسن و معایب اسب‌ها [ی مسابقه] و سوارکارانشان... خود را خسته می‌کنند.^(۲)

برخی از خلأهایی را که این‌ها و دیگر تاریخ‌نویسان رومی باقی گذاشته بودند، نویسندگان یونانی با آثارشان پُر کردند، به ویژه پولیبیوس مورخ (حدود ۲۰۰ تا ۱۱۸ پیش از میلاد) که رخدادهای دومین و سومین جنگ‌های پونی را (که در آن روم با کارتاژ، امپراتوری پروتوق

ساحلی در شمال آفریقا، جنگید) ثبت کرد؛ و پلوتارخ، آموزگار اخلاق و زندگینامه‌نویس (حدود ۴۶ تا ۱۲۶ میلادی) که زندگینامه‌های متعدّدش از رهبران رومی منبع اطلاعاتی گرانبهایی است.

دیگر منابع مهم نوشتاری شامل آثار برجای مانده از شاعران، دانشنامه‌نویسان، حقوقدانان، نمایشنامه‌نویسان، سخنوران، فیلسوفان و دولتمردان است. یکی از بزرگ‌ترین همه آن‌ها، دولتمرد و سخنور مارکوس تولیوس سیسرون (۱۰۶ تا ۴۳ پیش از میلاد) است که آثار ادبی‌اش فراوان بوده و از آن‌ها ۵۸ سخنرانی طولانی، بیش از هشتصد نامه، و حدود دوهزار صفحه از رساله‌های فلسفی و سخنورانه باقی مانده است. این آثار گنجینه‌ای واقعی از اطلاعات درباره‌ی خود سیسرون (که به راستی بیش از هرکس دیگری در جهان باستان شناخته شده است)، دوستانش، جامعه‌اش، و منش واقعی و آرمانی رومیان به شمار می‌رود. او در مورد منش آرمانی چنین نوشته است:



خدمتگزار مردم باید روح بزرگی داشته باشد و در زندگی‌اش باوقار و ثابت‌قدم باشد... اگر کسی وارد زندگی عمومی می‌شود، نباید تنها به فکر نام و جاه باشد... و ضمناً باید مراقب باشد که از هر عامل دلسرکننده‌ای فوراً ناامید نشود و در عین حال از سرِ جاه‌طلبی بیش از حد به خود مطمئن نشود.^(۳)

با وجود این، هر پژوهشگر تاریخ باستان تصدیق می‌کند که منابع نوشتاری بازمانده غالباً نادقیق، ناکامل، و / یا گمراه‌کننده‌اند و همه جوانب تاریخ روم و زندگی روزانه را دربر نمی‌گیرند. این امر پژوهشگران را وامی‌دارد که بکوشند با بررسی کتیبه‌ها، دست‌ساخته‌ها، و دیگر نشانه‌های باستان‌شناختی این خال‌ها را پُر کنند. نوعی کتیبه، سنگ‌نبشته‌ی مزار است که

سیسرون، بزرگ‌ترین سخنور رومی، که نوشته‌هایش را تاریخدانان مدرن با ارزش یافته‌اند.

به ویژه از آن جهت اهمیت دارد که غالباً منبع اصلی دانش دربارهٔ زندگی، احساسات، و روابط کسانی است که قدرت یا نقش سیاسی نداشتند - یعنی زنان، کودکان، و بردگان. بر روی سنگ قبری که در گُل (فرانسۀ رومی) یافت شده نوشته شده است: «تنها همسرم. او روحی مهربان داشت، به شوهر وفادارش وفادار ماند؛ همیشه خوش‌بین بود؛ حتی در تلخ‌ترین ایام، هیچ‌گاه از وظایفش شانه خالی نکرد.»^(۴)

دیگر نشانه‌های باستانی شامل دست‌ساخته‌هایی می‌شوند چون ابزارها، جواهر، جنگ‌افزارها، سکه‌ها، و بقایای ساختمان‌ها و اسکلت حیوانات و انسان‌ها؛ پیکره‌های برنزی یا سنگی نظیر آن‌هایی که زینت‌بخش معابد رومی بودند و نوعاً خدایان، مراسم مقدس، و دیگر مضمون‌های مذهبی را به تصویر می‌کشیدند؛ و نقاشی‌های بر روی گلدان‌ها، جام‌ها، و دیوارها، که ورزش‌ها، بازی‌ها، موسیقی و رقص، سبک لباس، زره و جنگ‌افزار، و چیزهای دیگر را به نمایش می‌گذاشتند. برای مثال، کند و کاوها در پومپئی و هرکولانوم، که در سال ۷۹ میلادی بر اثر فوران آتشفشانی مدفون شدند، بسیاری از چنین ساختمان‌ها، تندیس‌ها، نقاشی‌ها، و دیگر دست‌ساخته‌ها را، که در وضعیت بسیار خوبی حفظ شده بودند، آشکار ساخت. به سخن پژوهشگر موریزو فورته،

پومپئی جایگاهی در حالت تعلیق زمانی - «منجمد شده در زمان» - است... آنچه از پژوهش باستان‌شناختی پدیدار می‌شود اجازهٔ بازسازی بخشی از نامشخص‌ترین جنبه‌های زندگی



روزمرهٔ این دوره را می‌دهد. برای مثال، کند و کاو در یک بلوک آپارتمانی سابق، آشپزخانه‌ای را با مجموعهٔ کاملی از همهٔ اشیاء و موادی که برای تهیه یک غذای گرم به کار می‌رفت نمایان ساخته است.^(۵)

متأسفانه محوطه‌های باستانی‌ای که به اندازهٔ پومپئی کامل و سالم مانده باشند اندکند. اما فنون کند و کاو به سرعت رو به پیشرفتند و اینک تصویرگری رایانه‌ای و دیگر فن‌آوری‌های پیشرفتهٔ تدوین به پژوهشگران اجازه می‌دهد از دست‌ساخته‌های کمینه، آسیب‌دیده، یا تکه‌تکه شده نتیجه‌گیری زیادی بکنند.

دانش پژوهان، با درآمیزی همهٔ انواع این نشانه‌ها و مدارک، تصویری روشن و گیرا، هر چند هنوز ناکامل، از یکی از بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین تمدن‌های جهان فراهم آورده‌اند. لیویوس بزرگ کاملاً صادق بود هنگامی که در مقدمهٔ شاهکارش نوشت:

امیدوارم که شور و اشتیاق من نسبت به گذشته روم بر داوری‌ام سایه نیفکنده باشد؛ چرا که صادقانه بر این باورم که هیچ کشوری بزرگ‌تر یا سالم‌تر از کشور ما یا در داشتن شهروندان خوب و کارهای شرافتمندانه غنی‌تر از کشور ما نبوده است؛ هیچ کشوری از خصلت‌های بد مال‌اندوزی و تجمل‌پرستی طی چنین نسل‌های زیادی میرا نبوده است؛ و هیچ جایی زندگی ساده و مقتصدانه را برای مدتی طولانی چنین ارج نگذاشته است.^(۶)



بخشی از ویرانه‌های شهر رومی پومپئی در این تصویر دیده می‌شود. مواد آتشفشانی در جریان فوران سال ۷۹ میلادی پومپئی را پوشاند، و مقدار زیادی از درونه‌های آن را حفظ کرد.



لیویوس، تاریخ‌نگار سدهٔ نخست پیش از میلاد،
که تاریخ مفصل روم را به نگارش درآورد.

اووید، شاعر معاصر او، احساسات مشابهی بیان داشت و دامنهٔ روم را به آینده‌ای نامحدود کشاند: «شهرِ پسران ما و پسرانِ پسرانِ ما، بزرگ‌تر از هر شهری که ما می‌شناسیم، یا بشر تاکنون شناخته است یا خواهد شناخت.»^(۷) لیویوس و اووید را می‌توان به خاطر اغراق‌گویی‌شان از روی عشق به کشورشان و احترام توأم با افتخار به کارهای بزرگ آن بخشید. اما حتی با وجود چنین تحریفی، ارزیابی آن‌ها خیلی از واقعیت به دور نبود. حقیقت آن است که اندک مردمانی چنین تأثیر ژرفی بر چنین نسل‌های بسیاری در چنین سرزمین‌های متفاوتی گذاشته‌اند. رُم، «شهر جاویدان»، یکی از سنگ‌پایه‌های فرهنگ غرب باقی مانده و احتمالاً همیشه باقی خواهد ماند.

بنیانگذاری رُم: افسانه‌ها در برابر نشانه‌ها

ریشه‌های دقیق رم، رومیان، و نخستین رویدادهای سرگذشت دور و دراز و فرخنده آن‌ها شاید برای همیشه در غبار زمان گم شده باشد. البته این نبودِ قطعیت مربوط به دوران ماست. اگر می‌توانستیم به قرن نخست پیش از میلاد برگردیم - زمانی که تمدن رومی داشت به اوج خود نزدیک می‌شد - و از یک رومی معمولی در مورد چنین موضوع‌هایی سؤال کنیم، او احتمالاً پاسخی حاضر و آماده و از روی اطمینان داشت. می‌گفت شهر بزرگ رم را رومولوس قهرمان زمانی در نیمه‌های قرن هشتم پیش از میلاد بنیان گذاشت و سپس نخستین پادشاه آن شد. (طی قرن نخست میلادی بود که دانشوران رومی کوشیدند به تاریخ دقیق بنیانگذاری این شهر دست یابند. این کار بسیار دشوار بود، چون رومیان طی سده‌ها از چندین تقویم و نظام گاهشماری گوناگون استفاده کرده بودند و در میان آن‌ها از قلم افتادگی و ناسازگاری وجود داشت. تاریخ ۷۵۳ پیش از میلاد، که سرانجام مورد پذیرش قرار گرفت، بر محاسباتی مبتنی بود که مارکوس ترنتیوس وارو، دانشور سرشناسی که در ۲۷ پیش از میلاد درگذشت، انجام داده بود.)^(۸) بنابراین از نظر رومیان موضوع ریشه و آغازگاه آن‌ها موضوعی کاملاً ساده بود. به نظر آن‌ها، تاریخشان و بیش‌تر فرهنگشان در زمان بنیانگذاری رُم به یکباره پدیدار شد، چنان‌که در اساطیر ملی غرورآفرین و رنگارنگشان شرح داده شده است.

آنچه رومیان نمی‌دانستند و دانش‌پژوهان امروزی می‌دانند این است که فرهنگ اولیه رومی به طور ناگهانی ظاهر نشد، بلکه طی سده‌های بسیار و به آهستگی شکل گرفت. باستان‌شناسی نشان داده است که گروهی از قبایل لاتین‌زبان که رومیان به آن‌ها تعلق داشتند مدت‌ها پیش از قرن هشتم پیش از میلاد در ایتالیا زندگی می‌کردند. افزون بر آن، احتمالاً رُم به صورتی هدفمند و یکجا بنیانگذاری نشد، بلکه در محل این شهر از مدت‌ها پیش

آبادی‌های ابتدایی‌ای وجود داشت که به تدریج درهم آمیختند و شهر کوچکی را پدید آوردند. به تعبیری، آن شهر کوچک بعدها بزرگ شد، چرا که نسل‌های بعدی تمایل داشتند در جای ساختمان‌های قدیمی‌تر، ساختمان‌های جدید بنا کنند. در این فرایند، بقایای مهم گذشته مکرراً محو و فراموش یا وارد آن چیزی شدند که کلود موآتی، پژوهشگر تمدن‌های باستانی آن را «پوشش افسانه‌ای» می‌خواند.^(۹) در تکمیل آن پوشش افسانه‌ای، اسطوره‌پردازی رومیان ممکن است بر پایه‌ی خاطرات مخدوش از افراد و رویدادهای واقعی مربوط به سده‌های پیشین روم شکل گرفته باشد. بنابراین، باستان‌شناسان و تاریخدانان، در ادامه‌ی دستیابی به اطلاعات جدید درباره‌ی این دوره‌های پُر ابهام، همچنان معتقدند که اساطیر و تاریخ روم با چنان پیچیدگی‌ای به هم تنیده شده‌اند که هنوز درک آن به خوبی میسر نیست.

برقراری پیوند با قهرمانان باستانی

بنابراین سرگذشت رُم دو سرآغاز دارد: یکی که خود رومیان باستان پذیرفته بودند و دیگری که بیلچه‌کند و کاوکنندگان امروزی آشکار ساخته است. هر یک از این دو را باید در بستر دیگری مورد توجه قرار داد. رومیان، مانند همه مردمان در همه روزگاران، در روایت خودشان می‌خواستند باور کنند که از نسل شخصیت‌هایی با جایگاه قهرمانی‌اند. آن‌ها از همان ابتدا متوجه شدند که یونانیان، که آن‌ها فرهنگشان را می‌ستودند و مشتاقانه جذب می‌کردند، با غرور و افتخار به قهرمانی‌های نیاکانشان در گذشته دور و افسانه‌ای «عصر پهلوانی»^(۱۰) می‌نگرند. «جنگ تروا» برای یونانیان از اهمیت خاصی برخوردار بود. در این قصه‌ی حماسی، که بعدها هومر، شاعر یونانی، آن را در ایلیاد خود جاودانه ساخت، تعدادی از شاهان اولیه یونانی در لشکرکشی علیه شهر تجاری تروا (در ساحل شمال‌غربی آسیای صغیر، که اکنون ترکیه است) با هم متحد شدند. آن‌ها، پس از محاصره‌ای ده‌ساله، شهر را غارت کردند و هِلنه (هلن)، ملکه یونانی، را که یک شاهزاده‌ی تروایی ربوده بود، بازپس گرفتند. قهرمانان این جنگ – مثلاً، آخیلس (آشیل) و اودوسئوس (ادیسه) یونانی و هکتور و آینئاس تروایی – مردانی بلندقامت‌تر از اندازه طبیعی تصور می‌شدند که اعمال دلاورانه‌ی شگفت‌انگیز انجام می‌دادند و با خدایان در ارتباط بودند.

در اواخر سده‌ی هشتم و اوایل سده‌ی هفتم پیش از میلاد که مهاجران یونانی شروع به برپایی شهرهایی در جنوب ایتالیا کردند، افسانه‌های خود از جنگ تروا را به همراه آوردند. رومیان



نخستین، که ساکن ناحیه کوچکی در همان حوالی در ایتالای مرکزی بودند، به زودی در تماس‌های گهگاهی با این مهاجران به لحاظ فرهنگی پیشرفته‌تر قرار گرفتند و کاملاً از آن‌ها تأثیر پذیرفتند. شاید به سبب این‌که رومیان قهرمانان نیاکانی‌ای از خودشان نداشتند که به لحاظ اهمیت با کسانی که در تروا جنگیده بودند کاملاً برابری کنند، کوشیدند بین خودشان و یکی از شخصیت‌های برجسته داستان تروا پیوند برقرار کنند. ظاهراً افسانه‌های رومی، دست‌کم تا سده ششم پیش از میلاد، با قصه فرار شاهزاده تروایی آیناس از شهر در حال سوختن تروا و سفر مُقدرش به ایتالیا درهم آمیخته بود.

این تندیس عصر رُنسانس آیناس را نشان می‌دهد که پدرش، آنخیسس، را بر دوش گرفته و از شهر در حال سوختن تروا دور می‌کند.

آن‌گونه که داستان در انئید، منظومه حماسی ویرژیل، نویسنده رومی قرن نخست پیش از میلاد، پیش می‌رود،

آیناس، پس از ماجراهای رنگارنگ و خطرناک بسیار، با کشتی به کومه در جنوب ایتالیا می‌رود. پیشگویی پیش‌تر به او گفته بود در جستجوی سیولا، زن غیبگویی باشد که می‌تواند از آینده خبر دهد. سیولا به او خوشامدگفت و خبر داد که مقدر است او بر سرِ حق ازدواج با یک عروس ایتالیایی جنگ کند. آیناس سپس از سیولا تقاضا کرد که به او در یافتن راهی به عالم ارواح کمک کند تا بلکه بتواند یک بار دیگر پدر محبوبش آنخیسس را، که در جریان عبور از دریای مدیترانه مرده بود، ببیند. سیولا تقاضای او را اجابت کرد و آیناس را به جهان زیرین (عالم ارواح) راهنمایی کرد و آن‌ها سرانجام روح پیرمرد را یافتند.

پس از تجدید دیدارشان، پدر پیشنهاد کرد که آینده تبار شریف و خجسته پسرش را به او نشان دهد. آنخیسس گفت: «پس بیا تا کُل فراخنای سرنوشت‌مان را به تو نشان دهم.» نخست

نشان داد که فرزند آینئاس شهر آلبالونگا را در ناحیه لاتئوم ایتالیا (واقع در جنوب رود تیبر) بنا خواهد کرد؛ دودمان فرمانروایان شریف آلبا به رومولوس منتهی خواهد شد، کسی که شهری را بنیان خواهد گذاشت که زُم نامیده خواهد شد. آنخیسس چنین پیشگویی کرد: «تحت سرپرستی او، رم باشکوه ما بر تمام فراخنای جهان فرمانروایی خواهد کرد و روحش با روح خدایان دمساز خواهد شد.»^(۱۱) آنخیسس به پسرش دودمان دراز رومیان شریف را نشان داد، که سرانجام به بزرگ‌ترین همه آن‌ها، آگوستوس قیصر می‌رسید که مقدر بود عصر طلایی جدیدی را برای روم و بشریت به ارمغان آورد.

پس از بازگشت آینئاس و سیبولا از سفرشان به ژرفای زیرین، قهرمان داستان به طرف شمال به لاتئوم سفر کرد تا به تقدیری که بر او آشکار شده بود جامه عمل بپوشد. او به دیدار لاتینوس فرمانروای محلی شتافت و به زودی از لاونینا دختر شاه خواستگاری کرد. اما تورنوس، شاهزاده کشور همسایه که روتولی نام داشت، پیش از آن از لاونینا خواستگاری کرده بود. و رقابت بر سر لاونینا به زودی به جنگ دهشتناکی انجامید که به پیشگویی سیبولا در مورد این‌که آینئاس بر سر یک عروس ایتالیایی خواهد جنگید تحقق بخشید.



یک‌کننده‌کاری روی چوب مربوط به قرن نوزدهم که نبرد افسانه‌ای آینئاس، شاهزاده تروایی، و تورنوس، رهبر ایتالیایی، را نشان می‌دهد. گویا آینئاس، پس از شکست تورنوس، دست به کار شکل‌دهی نژاد رومی شد.

آیا رومیان واقعاً تروایی بودند؟

تاریخدان تی. ج. کورنیل در این جا، به نقل از پژوهش استادانه‌اش سرآغاز رُم، به بررسی این موضوع می‌پردازد که چرا رومیان این نظر را پذیرفتند و زنده نگه داشتند که از تبار شاهزاده تروایی آینئاس‌اند.

«در مجموع تعجبی ندارد که رومیان مایل به پذیرش داستانی بوده باشند که با پیوند دادن آن‌ها به سنت‌های افسانه‌ای یونانیان به غرورشان مجال خودنمایی می‌بخشید؛ چرا که آن‌ها ناگزیر بودند برتری فرهنگی یونانیان را، هر چندگاهی با بی میلی، به رسمیت بشناسند. به ویژه آن‌که، در اسطوره یونانی، آینئاس دارای ویژگی‌هایی بود که رومیان دوست داشتند در خودشان ببینند، همچون تقدیس خدایان و عشق به سرزمین پدری. افسانه تروا برای رومیان از این جهت نیز سودمند بود که به آن‌ها هویتی آبرومندانه می‌بخشید، هویتی که می‌توانست در روابطشان با یونانیان سودمند واقع شود... و دست آخر باید یادآور شویم که رومیان با ادعای تروایی بودن می‌خواستند بگویند که یونانی نیستند و تا اندازه‌ای خود را در تقابل با یونانیان تعریف کنند... این ادعا در دست ویرژیل و دیگر نویسندگان قرن نخست پیش از میلاد به وسیله‌ای برای آشتی دادن آن‌ها و قابل پذیرش ساختن فرمانروایی رومیان در جهان یونانی تبدیل شد.»

سرانجام آینئاس تورنوس را شکست داد و با لاونیا ازدواج کرد. و از وصلت دو تبار تروایی و لاتینی، سرنوشتی که یوپیتِر (ژوپیتر) (خدای خدایان) مقدر کرده بود تحقق یافت و دودمانی سر برافراشت که به رومولوس شریف منتهی می‌شد، کسی که روزی بر تمام جهان فرمانروایی می‌کرد. به روایت رومیان، یوپیتِر پیش‌تر به ونوس (الهة عشق) گفته بود: «من هیچ حد و اندازه‌ای نمی‌بینم و به آن‌ها سروری بی‌پایان می‌بخشم... نژاد سرور، پوشندگان توگا [زَدای مخصوص رومیان].»^(۱۲)

افسانه رومولوس

بدین ترتیب رومیان رومولوس این قهرمان محبوب‌ترین افسانه محلی خود را از راه تبار خانوادگی به آینئاس پیوند زدند. رومولوس و برادر همزادش، رموس، ظاهراً عضو خاندان سلطنتی آلبالونگا بودند. هنگامی که کودک بودند، آمولیوس که تاج و تخت پدربزرگشان نومیتور را غصب کرده بود، دستور داد آن‌ها را در رود تیبر غرق کنند، اما خوشبختانه امواج

آن‌ها را به ساحل بُرد و ماده گرگی به آن‌ها شیر داد و چوپان فقیری بزرگشان کرد. وقتی این دو برادر بزرگ شدند و از هویت واقعی خود آگاه گشتند، به آلبا بازگشتند، آمولیوس را کشتند، و پدر بزرگ خود را، که پادشاه برحق بود از نو بر تخت نشانند. سپس دست به کار شدند تا شهر تازه‌ای از آن خود در کرانه شمالی دشت لاتیوم برپا دارند.

اما چنین اتفاق افتاد که بین دو برادر بر سر موضوع کوچکی درگیری پیش آمد و رومولوس برادرش را به قتل رساند و بنای شهر را به تنهایی به پایان بُرد. کمی پس از این تراژدی، رومولوس شالوده‌های اولیه شهر جدید را بنا نهاد. چنان‌که پلوتارخ در زندگی رومولوس گفته است:

رومولوس، پس از به خاک سپاری برادرش رموس،... دست به کار بنای شهر خود شد و پی مردانی از توسکان [اِتروزیای آن زمان، موطن اِتروسک‌ها] فرستاد که او را... در همه مراسم که باید برگزار می‌شد، همانند یک آیین مذهبی، راهنمایی کردند. نخست‌گودالی‌کنندگان... و در آن تنها نخستین دستاوردهای هر چیزی را که بنا بر سنت خوب یا طبیعتاً ضروری بود افکندند؛ در پایان، هر مردی مثنی از خاک سرزمینی که از آن جا آمده بود برداشت و همگی با هم به ترتیب خاصی خاک‌ها را در گودال ریختند... آن‌ها این گودال را مرکز قرار دادند و محدوده شهر را در دایره‌ای به گرد آن مشخص ساختند. سپس بنیانگذار تیغه‌ای فلزی را به یک خیش بست و یک جفت گاو نر و ماده را با هم به آن بست، و با به حرکت درآوردن خیش خط یا شیار عمیقی به گرد محدوده کشید... آن‌ها بر روی این خط دیوار شهر را [بر پالاتینوس، یکی از هفت تپه مشهور رم] بنا نهادند؛ و در جایی که در نظر داشتند دروازه درست کنند... فضایی را باقی گذاشتند... در مورد روز آغاز بنای شهر باید گفت که همگان توافق دارند که ۲۱ آوریل بوده است؛ و آن روز را رومیان هر ساله گرامی می‌دارند و آن را روز تولد کشورشان می‌دانند. می‌گویند در آغاز آن‌ها هیچ موجود جاندار را در این روز [به درگاه خدایان] قربانی نمی‌کردند، چون فکر می‌کردند شایسته است که جشن روز تولد کشورشان را پاک و بدون خونریزی نگه دارند.^(۱۳)

زمانی که رومولوس رم را بنا نهاد، بی‌درنگ به چند موضوع مهم مذهبی، حقوقی و اجتماعی پرداخت. به روایت لیویوس، پس از بنای دیوار بر پالاتینوس،

او به درگاه خدایان قربانی پیشکش کرد... پس از آن که تکالیف مذهبی خود را با تشریفات درست به انجام رساند، اتباعش را فرا خواند و قوانین را به آن‌ها ارائه داد... در این میان رم در حال رشد بود... رومولوس، برای کمک به پر کردن شهر جدید و بزرگ خود، پناهگاهی را برای پناهجویان... بازگذاشت. همه بی‌پناهان در جستجوی پناهگاهی از سرزمین‌های همجوار



جوزیه چزاری، نقاش ایتالیایی قرن شانزدهم، این دیوارنگاره (فرسکو) را پدید آورد که رومولوس را در حال هدایت پیروانش در ایجاد مرزهای شهر «جاودانی» رُم نشان می‌دهد.

می‌گریختند: برخی آزاد بودند و برخی برده، و همه آن‌ها چیزی نمی‌خواستند جز شروع زندگی‌ای تازه. (۱۴)

استقبال رومولوس از ورود خارجی‌ان به شهر، همانند تبار غیرایتالیایی آینئاس، از جمله مواردی بود که رومیان بعدی می‌کوشیدند برای توضیح سرشت جهان‌وطنی حکومتشان از آن سود جویند. چنان‌که دانش‌پژوه تی.ج. کورنل خاطر نشان کرده است:

افسانه بنیانگذاری رُم، پیش از همه نشانه‌ای از این است که رومیان دوره‌های بعدی تمایل داشتند چگونه به خود بنگرند... گویاترین نشانه آن روشی است که این افسانه هویت مردم روم

را به صورت آمیزه‌ای از گروه‌های قومی گوناگون، و هویت فرهنگ رومی را به عنوان محصول تأثیرات گوناگون خارجی تعریف می‌کند... قصه دور و دراز رُم مشخصه مردمی بود که قدرت خود را بر اساس گسترش شهروندی‌شان و پذیرش دائمی عناصر تازه به میان خود پایه‌گذاری کرده بودند. (۱۵)

دعوی بین رومولوس و رموس

لیویوس، در روایت خود از اسطوره بنیانگذاری رم، گزارش زیر را از دعوی که به مرگ رموس و برپایی شهر جاودانی برادرش انجامید به دست می دهد (که اُبره دو سلینکور در کتاب ادبیات کلاسیک نورتون آن را ترجمه کرده است).

«رومولوس و رموس [پس از مبارزه موفقیت آمیزشان برای بازگرداندن تاج و تخت به پدر بزرگشان]... ناگهان اشتیاق پیدا کردند که آبادی تازه ای را در جایی بنا کنند که در کودکی آن‌ها را رها کرده بودند تا غرق شوند و سرانجام در همان جا بزرگ شده بودند... متأسفانه حسادت و جاه طلبی نقشه این دو برادر را برای آینده برهم زد... دعوی شرم آوری بر سر موضوعی بی اهمیت در گرفت. از آن جا که دو برادر دو قلو بودند که موضوع ارشدیت را بی معنا می ساخت، آن‌ها تصمیم گرفتند از خدایان نواحی روستایی بخواهند که از راه فال بینی اعلام کنند کدام یک از آن‌ها باید بر شهر جدید، هنگامی که بنا شد، فرمانروایی کند و نام خود را به آن شهر بدهد... مطابق داستان، نخست رموس فالی را دریافت کرد - شش کرکس. همین که مردم از این موضوع باخبر شدند، فالی با دو برابر این تعداد پرنده برای رومولوس هویدا شد. پیروان هر کدام بی درنگ به ارباب خود به عنوان شاه ادای احترام کردند... حرف‌های خشماگینی بر زبان رانده شد، که به زودی جای خود را به مشت‌ها سپرد، و در جریان این درگیری رموس کشته شد. داستان دیگری، رایج تر از اولی، وجود دارد که مطابق آن رموس به منظور ریشخند برادرش از روی دیوارهای نیم ساخته آبادی جدید پرید و آن‌گاه بود که رومولوس از روی خشم او راکشت و تهدید کرد: 'هر کس دیگری هم که از روی برج و باروی من بپرد هلاک خواهد شد.' بدین ترتیب بود که رومولوس قدرت انحصاری به دست آورد. شهر تازه تأسیس به نام بنیانگذارش نامیده شد.»



این پیکره مشهور رومولوس و رموس را در کودکی نشان می دهد که ماده گرگی به آن‌ها شیر می دهد.

یافته‌های اخیر باستان‌شناسان

رخداد‌های این اسطوره‌های مربوط به بنیانگذاری رم با یافته‌های کند و کاوهای جدید در ایتالیا چگونه همخوانی پیدا می‌کند؟ نخست، در دهه ۱۹۳۰، بقایای پی‌های چند کلبه ابتدایی در پالاتینوس کشف و تاریخ احتمالی آن قرن هشتم پیش از میلاد تعیین شد. هم محل و هم دوره همان‌هایی است که در افسانه اصلی رومولوس ذکر شده است. از آن گذشته، باستان‌شناسان اخیراً نشانه‌هایی یافته‌اند که یک کلبه خاص در اواخر دوره جمهوری و دوره امپراتوری پابرجا مانده بود و ساختمان‌های بزرگ‌تر سنگی، به جای آن که جایگزین آن شوند، در کنارش ساخته می‌شدند. متن‌های ادبی باستانی برجای مانده از عبادتگاهی نام می‌برند که شامل «خانه رومولوس» می‌شد، کلبه کوچکی که حکومت از آن نگهداری می‌کرد و رومیان هر از چندی برای ادای احترام به آن جا می‌آمدند. در واقع، این کلبه چنان مقدس شمرده می‌شد که آوگوستوس، نخستین امپراتور، خانه خود را در همان نزدیکی بنا کرد، بی‌شک به این امید که با همانند نشان دادن خود با بنیانگذار شهر، وجهه عمومی خود

را ارتقا بخشد. محتمل به نظر می‌رسد که کلبه‌ای که اخیراً از زیر خاک بیرون آورده شده و کلبه آن عبادتگاه باستانی یکی باشند. همچنین در کند و کاوهای سال ۱۹۸۸ بقایای یک دیوار استحکاماتی در حاشیه پالاتینوس یافت شده که مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد است. آیا این همان دیواری است که رومولوس بنا کرده بود؟



در این تصویر برخی از ویرانه‌های برجای مانده در بالای تپه پالاتینوس رم، محل چندین کاخ سلطنتی، نشان داده می‌شود.

گرچه در نگاه اول به نظر می‌رسد که این یافته‌ها جزئیات افسانه بنیانگذاری را تأیید می‌کنند، دانش‌پژوهان همچنان تردید دارند. نخست آن که هیچ راهی وجود ندارد که گفته شود رومیان کی عبادتگاه رومولوس را برپا داشتند. شاید آن‌ها نیز به هنگام کندن پی‌های ساختمانی جدید بقایای کلبه را یافته

و گمان کرده باشند که این جا خانهٔ بنیانگذار بوده و بر این مبنای سُست آن را به زیارتگاه تبدیل کرده باشند.

مهم‌تر از آن، این واقعیت که کلبه‌ها و دیوار مربوط به قرن هشتم پیش از میلادند، ثابت نمی‌کند که رم در آن زمان بنا نهاده شده است. باستان‌شناسان تردیدی ندارند که پالاتینوس و برخی از دیگر تپه‌های رم در حوالی آن از مدت‌ها پیش – دست‌کم از ۱۰۰۰ پیش از میلاد و شاید مدت‌ها جلوتر – مسکونی بوده‌اند. نشانه‌ها شامل مقبره‌هایی حاوی سبوه‌های پُر از خاکستر جسد سوزانده شده ساکنان به همراه وسایل سفالی و برنزی و دست‌ساخته‌های دیگر است. این سبوها به شکل کلبه‌هایی بسیار شبیه آن‌هایی که در جای دیگری در پالاتینوس کشف شده‌اند ساخته شده بودند، که نشانهٔ آن است که آبادی‌هایی با چنین کلبه‌هایی در اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد در آن محل وجود داشتند.

ایتالیایی‌های بومی یا بیگانه‌ها؟

دانش‌پژوهان در مورد هویت و خاستگاه ساکنان اولیهٔ محوطهٔ رم مطمئن نیستند. از یک سو، ممکن است آن‌ها بومیان مرکز ایتالیا، شاخه‌ای از آنچه تاریخدانان «فرهنگ آپنین» می‌خوانند، بوده باشند. آپنین نام رشته‌کوه‌هایی است که از شمال به جنوب ایتالیا امتداد دارد. این جامعهٔ عصر مفرغ که روش به خاکسپاری مردگان را به کار می‌بست، از حدود ۱۸۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد دوام آورد. به گفتهٔ کورنل،

اقتصاد ابتدایی دست‌کم تا حدی بر بیلاق و قشلاق مبتنی بود – یعنی بر شکلی از دامداری که مستلزم حرکت فصلی گله‌ها به چراگاه‌های مرتفع در اوایل تابستان و بازگشت به دشت‌ها در پاییز بود. این سنت از زمان‌های بسیار قدیم در ایتالیا مرسوم بوده و امروزه هم اجرا می‌شود. معمولاً گمان می‌رود که اقتصاد فرهنگ آپنین منحصراً شبنانی بوده و اهالی کوچگر بوده‌اند. اما... کند و کاوهای [اخیر] وجود آبادی‌های یکجانشین دائمی را در روی تپه‌های دارای موقعیت تدافعی، با اقتصادی مختلط بر پایهٔ... کشاورزی... در کنار رُمه گردانی، آشکار ساخته است. (۱۶)

اگر اعضای فرهنگ آپنین در هزارهٔ دوم پیش از میلاد به راستی در تپه‌های رم سکونت داشتند، جامعه‌شان در جریان گذار از عصر مفرغ به عصر آهن (حدود ۱۲۰۰ تا ۹۰۰ پیش از میلاد، دورانی که ابزار و جنگ‌افزار آهنی مورد استفاده قرار گرفت) دستخوش تغییرات مهمی شد. در این سال‌ها، در بیش‌تر نواحی ایتالیای مرکزی و شمالی، جمعیت رو به افزایش گذاشت. افزایش جمعیت احتمالاً نتیجهٔ محصولات کشاورزی بیش‌تر بود که رواج

مرده‌سوزی در برابر به خاکسپاری

گورستان‌ها و محتوایشان از جمله مدارک مهم باقیمانده از فرهنگ‌های نخستین هستند. تاریخدان برجسته مایکل گرانت، در این گزیده از کتاب پرخواننده‌اش تاریخ رُم، به بررسی دو روش برخورد با مردگان می‌پردازد که ساکنان دشت لاتیموم و تپه‌های رُمی در اوایل عصر آهن به کار می‌بستند: مرده‌سوزی، یعنی سوزاندن جسد مردگان؛ و به خاکسپاری، یعنی دفن جسد آن‌ها.

«مرده‌سوزی و به خاکسپاری، دو گونهٔ تدفین ویژهٔ دو گروه از ساکنان عصر آهن، هر دو [در اطراف رُم] یافت می‌شود. مرده‌سوزان گودال‌های کوچک و عمیقی حفر می‌کردند که در آن‌ها خمره‌های بزرگ گرد با درپوش سنگی جا می‌دادند. داخل خمره‌ها سبوه‌های حاوی خاکستر مردگان را می‌گذاشتند. غالباً سبو مُدل کوچک یکی از کلبه‌هایی بود که خود مردم در آن‌ها زندگی می‌کردند — طرحی که به نظر می‌رسد از لاتیموم منشأ گرفته باشد. در مورد به خاکسپاری باید گفت، آن‌ها جسد‌ها را در گنده‌های بزرگ و توخالی درخت یا تابوت‌های سنگی ناهموار جا می‌دادند و آن‌ها را در گودال‌های بلند مستطیل‌شکلی می‌گذاشتند که گاهی اطرافش سنگ چین شده بود. گاهی مرده‌سوزی و به خاکسپاری در محوطه‌های رُمی در کنار یکدیگر و حتی در مواردی چنان نزدیک هم یافت می‌شوند که گورهای دارای این دو نوع تدفین درهم آمیخته‌اند. اما این که آیا عمل‌کنندگان به این دو روش از جهت اصل و نسب با یکدیگر تفاوت داشتند یا نه، معلوم نیست. همهٔ آنچه می‌توان از این مراسم عصر نخست آهن در رم حدس زد این است که این دو گروه، هر که بودند، به تدریج... با یکدیگر و جمعیت پراکنده‌ای که پیش از ورود آن‌ها در بالای این تپه‌ها سکونت داشتند درآمیختند.»

فنون فلزکاری پیشرفته‌تر آن را امکان‌پذیر ساخته بود. همچنین، روش به خاکسپاری عمدتاً جای خود را به مرده‌سوزی سپرد. این تغییرات ممکن است نتیجهٔ تأثیرات فرهنگی برآمده از خارج از ایتالیا بوده باشد که روش زندگی آن را پیوسته دستخوش تغییر می‌ساخت. احتمال دیگر، که تعدادی از تاریخدانان از مدت‌ها پیش طرفدارش بوده‌اند، این است که قبایل لاتین‌زبان، که منشأ پیدایش رومیان بودند، در زمانی در هزارهٔ دوم پیش از میلاد به ایتالیا مهاجرت کردند. دیدگاه سنتی این بود که آن‌ها دسته‌دسته از کوه‌های آلپ گذشتند و وارد ایتالیا شدند؛ اما مطالعات توزیع زبان‌های اولیهٔ ایتالیایی برخی از دانش‌پژوهان را به این نتیجه رسانده است که دست‌کم برخی از مهاجران اولیه از راه شبه‌جزیرهٔ بالکان به طرف

جنوب غربی حرکت کردند، از دریای آدریاتیک گذشتند و وارد شرق ایتالیا شدند. مطابق این چشم انداز، آن‌ها در عبور از شبه جزیره هر بار حرکت محدودی داشتند. گروهی از آن‌ها در دشت لاتیوم اقامت گزیدند، و برخی از آن‌ها سرانجام بر یک یا چند تپه زم آبادی‌هایی برپا داشتند.

یقیناً آن‌ها تنها گروهی نبودند که به سوی محوطه بی‌همتا و مرتفع رم کشیده شدند، جایی که نه تنها تپه‌های قابل دفاع داشت که کشتزارهای دارای پستی و بلندی آن‌ها را فرا گرفته بودند، بلکه امکان دسترسی آسان به رود تیبر (و از راه آن به دریا) و راه‌های تجاری از میان کوه‌های آپنین نیز فراهم بود. تأکید لیویوس بر این که رومولوس از ورود مردمان همجوار به شهر استقبال می‌کرد، دست‌کم از نظر کلی، بر واقعیت استوار است. اعضای قبایل سرتاسر ایتالیای غربی در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد از راه رسیدند. از جمله آن‌ها، برای مثال، سایین‌ها، از تپه‌ماهورهای آپنین، بودند که مردگان خود را در تابوت‌های ساخته شده از گنده درختان به خاک می‌سپردند. آن‌ها روی تپه اسکیلینوس، که در شمال شرقی پالاتینوس واقع است، اقامت گزیدند.

پیدایش دولت‌شهر رم

این ساکنان اولیه از هر جا که آمده بودند، ظاهراً آبادی‌های جداگانه بر روی هفت تپه را در یک شهر واحد به هم پیوستند و در اواخر سده هشتم یا، با اطمینان بیش‌تر، در اوایل تا اواسط سده هفتم پیش از میلاد دولت‌شهری به وجود آوردند. احتمالاً خاطره دور اما ماندگار این رخداد بود که رومیان بعدی آن را با بنیانگذاری این شهر از سوی رومولوس یکی گرفتند. با این همه، درهم‌آمیزی این آبادی‌ها به احتمال زیاد با تشریفات زیاد و ایجاد سنت‌های جدید و مشخص، به ویژه سنت‌های مذهبی، همراه شد. دانشور نامدار متأخر چستر جی. استار نوشت:

برخی از قدیمی‌ترین اعیاد مذهبی بعدهای روم احتمالاً به این دوره برمی‌گردد. یکی از این‌ها آیین ابتدایی حاصلخیزی لوپرسی بود [کاهنانی که هر ساله یک سگ و چند بز را در لوپرکال قربانی می‌کردند. لوپرکال غاری در پالاتینوس بود که گمان می‌رفت در آن ماده‌گرگ به رومولوس و رموس شیر داده است]. این کاهنان در پانزدهم فوریه هر سال عریان به هر سو می‌دویدند. یکی دیگر مراسم پالیلیا در ۲۱ آوریل بود [روزی که گمان می‌رفت رومولوس شهر را بنا نهاد]، که به منظور حراست از دام‌های اهالی که به چراگاه‌های تابستانی می‌رفتند در نظر

گرفته شده بود. دست‌کم وحدت مذهبی همهٔ آبادی‌های منطقه مورد نظر در جشن سنتی سِپتیمونتیوم بود [که در یازدهم دسامبر به افتخار هفت تپهٔ رم و ساکنان آن‌ها، چه ساکنان پیشین و چه کنونی، برگزار می‌شد].^(۱۷)

معلوم نیست که وحدت مذهبی این آبادی‌ها و وحدت سیاسی‌شان رخدادهای جداگانه‌ای بودند یا هم‌زمان رخ دادند. اما آنچه کاملاً قطعی به نظر می‌رسد این است که پادشاهی رم زمانی در سدهٔ بعدی به وجود آمد. شاهان نخستین بر منطقهٔ نسبتاً کوچکی فرمان می‌راندند، احتمالاً چند ده کیلومتر مربع، که بیش‌تر آن کشتزارها، باتلاق‌ها، و جنگل‌های غیرمسکونی بود. در آن زمان هیچ‌کس نمی‌توانست حدس بزند که این دولت‌شهر کوچک، که یکی از صدها دولت‌شهر ایتالیا بود، روزی خواهد رسید که بر سرتاسر دنیای مدیترانه‌ای فرمان خواهد راند و بر جوامع در سرتاسر جهان تأثیر فرهنگی ماندگار برجا خواهد گذاشت.

نخستین سده‌های روم: کامیابی چشمگیر به بهایی گزاف

دو مرحله نخست موجودیت روم به مثابه یک دولت - ملت، یعنی دو مرحله پادشاهی و جمهوری، دوره‌های رشد و گسترش بودند، چرا که رومیان ظاهراً قدرت و نفوذ خود را بی‌وقفه گسترش دادند و اکثر جهان مدیترانه‌ای را فتح کردند. این سال‌ها شاهد سرازیر شدن افکار تازه، آداب و رسوم اجتماعی، سبک‌های هنری و غیره از سوی مردمان دیگر نیز بود. در واقع، یکی از ویژگی‌های خاص رومیان استعدادشان در تقلید از دیگران، توانایی وامگیری بهترین ویژگی‌های فرهنگ‌های بیگانه و سازگاری آن‌ها با نیازهای خاص خودشان بود. سالوستیوس، تاریخ‌نگار رومی قرن نخست پیش از میلاد، این استعداد نیاکانش را شرح می‌دهد و می‌گوید:

آن‌ها هیچ‌گاه چنان خودپسند نبودند که نتوانند یک نهاد کامل را از کشوری دیگر به وام گیرند. در یک کلام، اگر فکر می‌کردند چیزی که یک متحد یا یک دشمن داراست می‌تواند به کارشان بیاید، درم آن را با اشتیاق برمی‌گزیدند؛ چراکه ترجیح می‌دادند از چیز خوب تقلید کنند تا این که به خاطر در اختیار نداشتن آن، آتش حسد را به جان خود اندازند.^(۱۸)

فرهنگ‌های بیگانه‌ای که رومیان بیش از همه از آن‌ها تقلید کردند فرهنگ یونانیان و اتروسک‌ها بود (اتروسک‌ها مردمی ایتالیایی بودند که در اتروریا، منطقه‌ای درست در شمال رم، زندگی می‌کردند). رومیان سرانجام بر هر دو این مردمان چیره شدند و آن‌ها را جذب خود کردند.

هر چند رومیان همیشه آماده پذیرش تغییر و اصلاح بودند، در تمام دوران جمهوری محافظه‌کار و سنت‌گرا باقی ماندند. آن‌ها با غروری خاص به گذشته، به سربازان و دولتمردان بزرگ و غالباً افسانه‌ای که رم اولیه را شکل داده بودند، می‌نگریستند و خاطره جایگاه و کارهای فوق‌العاده این قهرمانان گذشته الهام‌بخش رومیان بعدی باقی ماند.

کوینتوس اینیوس، نویسنده رومی سده سوم پیش از میلاد، گفته بود: «روم بر سر ارزش‌ها و مردان گذشته محکم ایستاده است.»^(۱۹) و سالوستیوس درباره این فکر بیش‌تر توضیح داد و در مورد «روزهای خوب گذشته» چنین گفت:

در صلح و جنگ... فضیلت بسیار محترم شمرده می‌شد. وحدتی ناگسستنی حکمفرما بود، و آزمندی چیزی تقریباً ناشناخته بود.

عدالت و درستکاری را نه قانون بلکه سرشت طبیعی پاس می‌داشت... در زمان جنگ... کم‌تر کسی به خود اجازه می‌داد درفش‌ها [نمادهای واحد خود] را رها سازد یا به هنگام تنگنا راه تسلیم در پیش گیرد. در زمان صلح، آن‌ها با کمک رساندن به اتباع خود و نه تهدید و ارباب حکومت می‌کردند؛ و هنگامی که خطایی از کسی سر می‌زد، بیش‌تر راه عفو و بخشش را در پیش می‌گرفتند تا تلافی جویی و قصاص.^(۲۰)



یک پیکره کوچک برنزی مربوط به سده سوم پیش از میلاد مردی اتروسکی را نشان می‌دهد که توگا (ردا) به تن دارد.

گرچه این پنداشت از گذشته روم بیش‌تر آرمانی بود تا واقعی، به بخشی پذیرفته شده از خودآگاهی ملی تبدیل شد. در بستر زمان، رومیان رفته‌رفته خود را مردمی بی‌نظیر، حتی برتر، تلقی کردند که تقدیر آسمانشان این بوده است که بر دیگران فرمانروایی کنند و به آن‌ها سامان بخشند. توانایی نامعمول در به هم آمیختن پذیرش افکار تازه با تکریم گذشته و سنت، به رومیان آمیزه‌ای بی‌همتا از انعطاف‌پذیری و توانمندی بخشید. و این برای موفقیت آن‌ها در تسلط بر حوزه مدیترانه نقش کلیدی ایفا کرد.

روم در روزگار پادشاهان

اما این تسلط سریع یا آسان به دست نیامد. حتی پس از آن که رم به یک دولت‌شهر تبدیل شد و حکومتی رسمی به ریاست یک شاه پیدا کرد، شهر مرکزی تا مدت‌ها مکانی کوچک و بی‌اهمیت باقی ماند، با خیابان‌هایی کثیف و خاکی که دو طرفشان را کلبه‌های چوبی با سقف‌های پوشالی فرا گرفته بودند. چند بنای بزرگ‌تر نیز بود که به معابد یا مکان‌های گردهمایی عمومی اختصاص داشتند. این‌ها از نمونه‌های بعدی کوچک‌تر بودند و باز هم از چوب ساخته شده بودند. بیش‌تر نشانه‌های این سازه‌های اولیه طی سده‌ها از بین رفتند و جای خود را به ساختمان‌های بزرگ‌تر و بادوام‌تر سپردند. در روزگار شاهان، و همین‌طور در دوران جمهوری، اکثر رومیان در این مرکز شهری زندگی نمی‌کردند، بلکه در کلبه‌های محقری در نواحی روستایی اطراف سکونت داشتند. آن‌ها شبانان و کشاورزانِ جان‌سختی بودند که زندگی‌ای ساده و عاری از فرهنگ داشتند.

مدت دقیق دورهٔ پادشاهی، همین‌طور تعداد پادشاهان و مدت زمامداری آن‌ها، نامعلوم است. بنا بر روایت بعدها، هفت پادشاه بودند که نخستینشان رومولوس بود، که گویا از ۷۵۳ تا ۷۱۷ پیش از میلاد فرمانروایی کرد. سپس به ترتیب نوما پومپیلیوس، تولوس هوستیلیوس، آنکوس ماریوس، تارکینوس پریسکوس، سِرویوس تولیوس، و تارکینوس سوپربوس (یا «تارکین مغرور») جانشین او شدند. برخی از این فرمانروایان، به ویژه سه نفر اول، احتمالاً شخصیت‌هایی افسانه‌ای‌اند تا واقعی، هر چند چهار نفر آخر احتمالاً واقعی بوده‌اند. به هر صورت، پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که دورهٔ پادشاهی کوتاه‌تر از آنچه روایت شده بوده است. همچنین، احتمال می‌رود که تعداد پادشاهان بیش از هفت تن بوده، که هویت و کارهای برخی از آن‌ها در گزارش‌های تاریخی‌ای که قرن‌ها بعد شکل گرفته با هویت و کارهای هفت پادشاه روایت شده درهم آمیخته است.

این که این فرمانروایان چگونه برگزیده می‌شدند و قدرت و اختیاراتشان در چه حد بود، نامعلوم است. اما روایاتی که لیویوس و دیگر نویسندگان بعدی ثبت کرده‌اند حاکی از آن است که نوعی انتخابات برگزار می‌شده که در آن شهروندانِ مردِ برگزیده، احتمالاً کسانی که می‌توانستند جنگ‌افزار حمل کنند، متناوباً در مجلسی گرد می‌آمدند و نامزدها را برمی‌گزیدند یا تأیید می‌کردند. مهم‌تر آن که، این برگزیدگان می‌بایست به تأیید رؤسای خاندان‌های مهم، یا به اصطلاح پدران روم (patres)، می‌رسیدند. آن‌ها طبقه اجتماعی ممتازی را به نام پاتریسین‌ها (patricians) تشکیل می‌دادند که، به عنوان سناتور یا



نوما پومپیلیوس، دومین پادشاه روم، به مردم خود سفارش می‌کند که باتقوا و کوشا باشند.

فرمانده نظامی، طی قرن‌های بعدی بر جامعه روم اقتدار و نفوذ زیادی اعمال می‌کردند. این پدران، به نوشته لیویوس، به مجلس «قدرت برتر» اعطا کردند، «اما انتخاب شاه از سوی آن‌ها [اعضای مجلس] تنها در صورتی معتبر می‌بود که به تأیید خود آن‌ها می‌رسید - بنابراین، همان قدرتی را که تفویض می‌کردند عملاً برای خود نگه می‌داشتند.»^(۲۱)

درباره تاریخ روم در دوره پادشاهی اطلاعات چندان معتبری در دست نیست. آنچه قطعی است این است که رومیان مکرراً با همسایگان خود درگیر می‌شدند و قلمرو روم پیوسته رو به بیرون، به ویژه در دشت لاتیم در جنوب، در حال گسترش بود. برای مثال، اسطوره‌های قهرمانی، که برخی از آن‌ها احتمالاً

روایت‌های اغراق‌آمیزی از رخداد‌های واقعی بودند، از تصرف آلبالونگا به دست رومیان می‌گویند، منطقه‌ای که گویا آیناس افسانه‌ای قرن‌ها پیش در آن اقامت داشته است. در یکی از مشهورترین قصه‌ها، که به دوران فرمانروایی تولوس هوستیلیوس (۶۴۲-۶۷۳ پیش از میلاد) نسبت داده می‌شود، رومیان و آلبانیان در جنگ بودند. اما می‌خواستند نفرات خود را برای نبرد با دشمن مشترکشان - اتروسک‌ها - حفظ کنند. از این رو هر کدام از دو طرف قهرمانان خود را برگزیدند تا با یکدیگر به نبرد پردازند و نتیجه جنگ را تعیین کنند. هر چند دو تن از سه قهرمان رومی، که اعضای یک خاندان اشرافی به نام هوراتی بودند، کشته شدند، نفر سوم سرانجام پیروز شد. لیویوس به یاد می‌آورد: «صفوف سپاه رومیان از بازگشت قهرمان خود هلهله‌کنان استقبال کردند... آلبا اینک تابع ارباب رومی خود بود.»^(۲۲)

اتروسک‌ها و روم

در مورد آن دشمن مشترک باید گفت، از قرار معلوم اتروسک‌ها و رومیان طی چندین سده هر از چندی با هم می‌جنگیدند. در تمام این مدت، به ویژه در زمان‌هایی که روابط بین آن‌ها